



احمد اقتداری

سه کتاب درباره تالش و تات

تألیف علی عدلی: چاپ دوم تهران، ۱۳۶۹

۱- تالشی‌ها کیستند؟

چاپ اول این کتاب در سال ۱۳۶۳ منتشر شده است. مؤلف با نقل مطالبی نه‌چندان مرتبط با تالش و تالشیه‌ها از اوستا و از گزارش‌های باستانشناسی و حفاریهای ژاک دمرگان باستانشناس فرانسوی در آق اولرتالش و چند کتاب دیگر از جمله کتاب ایران در عهد باستان دکتر محمدجواد مشکور و کتابهای مربوط به سرزمین گیلان و تاریخ ماد دیاکونوف و تاریخ ایران باستان مرحوم مشیرالدوله پیرنیا، سعی بلیغ دارد تا قوم «کادوسیان» مذکور در کتب یونانی مربوط به دوره هخامنشیان را قومی مستقر در ناحیه تالش و فومنات و جنوب دریای مازندران، بداند و تالشیه‌ها و تاتهای امروزی را بازمانده آن قوم از یادرفته و فراموش شده بشناساند.

مؤلف پس از ذکر شجاعت‌ها و استقلال طلبی‌های قوم «کادوس» و اشاره به جنگهای دوره هخامنشی از نظرات مرحوم احمد کسروی در کتاب «کاروند کسروی» بهره گرفته و بطور متقن تالشیه‌ها را بازمانده کادوسیان می‌داند و بی‌هیچ چون و چرا قوم یا سرزمین «طیلسان» مضبوط در کتب تواریخ و فتوح دوره اسلامی را نیز تعریفی از کلمه تالشان دانسته و سرزمین تالش (طالش) را که طبق نقشه آغاز کتاب در برگیرنده فومن و

صومعه سرا و ماسال و رضوانشهر و تالش و دامنه‌های آستارا و لنکران است سرزمینی بازمانده از قوم کادوسی‌ان بشمار می‌آورد و مردمان کوه و دشت این سرزمین را بازماندگان آن قوم می‌دانند.

گرچه استنتاجها و تحقیقات و اسنادهای کم‌ریشه مؤلف بسیاری از خوانندگان از جمله مرا باین باور نمی‌رساند و معلوم است که دامنه تحقیقات آقای عبدلی هنوز هم قابل گسترش و پی‌گیری است و جای چون و چرا دارد. اما اشاره آقای عبدلی به منابعی که در این خصوص قابل اعتنا و بن مایه تحقیق و مطالعه می‌باشند مفتنم است و راهنمای تحقیقات دقیقی تواند بود.

در اواخر این فصل از کتاب جسته‌گریخته سخنانی از قبیل «تضادهای ایللی و عشیره‌ای جای خود را به تضاد بین روستائیان و قشر حاکمه مسئولان می‌داد» (صفحه ۳۶) و «علویان از توده مردم در برابر خانها و سران حکومتی که سرسازش با خلفای بغداد داشتند پشتیبانی می‌کردند» و «توده مردم همفکری و هم‌گامی نشان می‌دادند» و بحث غیرمستوفائی که در خصوص جدائی سرزمین تالش جدید و کادوس قدیم از گیلان و تعارض با اندیشه کسانانی که معتقدند گیلان و تالش و دیلم یک سرزمین بوده است و اقوام و مردمان ساکن در آن مشترک‌المنافع بوده‌اند و همگی را باید در زیر کلمه گیلان نامید (البته با عقیده مؤلف قابل قبول و سازش نیست)، نمایانگر این نکته است و یا دست کم من اینگونه دریافتم که تنظیم کتاب از آن هنگامی است که تفکرات چپ مایه و مخالف وحدت ملی در سواحل دریای مازندران وجود داشت.

فصل دیگر کتاب نگاهی به وضعیت اجتماعی - اقتصادی کوه‌نشینان تالش است. البته باید تحقیقی دقیق و عینی و مبتنی بر مشاهدات شخصی مؤلف باشد و امید که چنین باشد ولی چون من از این مقوله بکلی بی‌خبرم نظری نمی‌توانم آورد.

فصل دیگر کتاب که «زبان تاتی و تالشی» عنوان گرفته است. همان است که مؤلف در کتاب دیگر خود بنام «فرهنگ تاتی و تالشی» آورده است. در جدولی که برای تطبیق برخی از واژه‌های تاتی و تالشی و فارسی و اوستائی در این فصل کتاب آمده و حدود پنج صفحه از کتاب را فرا گرفته، لغات این زبانها را مقایسه‌ای زبانشناسی و

ریشه‌شناسی لغوی کرده است. اما بعلت عدم ذکر آوانگاری و نشان ندادن اعراب کلمات ناقص است. بعلاوه مأخذ لغت بزبان اوستایی را که امروزه مهجور و دور از ذهن و اطلاع غیرمتخصص است، بدست نداده است تا خواننده بر صحت نظر آقای عبدلی اطمینان یابد.

مؤلف خود می‌گوید تبار او از مردمان روستای کلور است که یک روستای تات‌نشین است. و بنابراین تاتی را بخوبی می‌فهمد و می‌داند و می‌شناسد و زبان مادری اوست و پس شایسته بود که آقای عبدلی تات و عالم به زبان تالشی موارد اختلاف این دو زبان را با توجه به آنچه در خصوص این زبانها و ارتباط آنها با زبان آذری دیگران نوشته‌اند با دقت و وسواس علمی در زیر ذره‌بین تحقیق و استناد استوار و مسلم می‌گذاشت.

فصول دیگر کتاب بازارهای تالش - موسیقی تالشی - ادبیات خواص تالش - تالشی‌ها در تبعید-اسطوره‌های تالشی-صنایع دستی تالش نام گرفته‌اند.

در فصل ادبیات خاص تالش از شرفشاه دولایی بنقل از دیوان کوچک او چاپ احمد سواررخش و با استناد به دیوان بزرگ او که روی نسخه خطی موجود در کتابخانه آکادمی علوم بخارست انتشار یافته مطالبی آورده است که متأسفانه از مصحح یا معرف نخستین بار آن «دیوان بزرگ» در مطبوعات فارسی زبان نامی نبرده است و حتی فضل تقدم نویسنده‌ای را فراموش کرده است. بعلاوه از خواندن صفحات ۱۳۸ و ۱۳۹ کتاب خواننده غیرتالش و غیرگیلک و غیرمحقق نمی‌تواند بفهمد که این سیدشرفشاه یا پیرشرفشاه گیلانی است یا تالشی و یا تالش دولایی، یعنی اهل ناحیه رضوان شهر کنونی یا دولایی که معلوم نیست در گسگر یا لنکران یا کجای سواحل دریای مازندران بوده است.

نکته دیگر آنکه رضوان شهر که حالا مرکز فومنات است کلمه‌ای مستحدث و تازه‌ساز و حتی ساختگی به نظر می‌رسد. بیاد می‌آورم در سفری که به پایمردی ایرج افشار برای دیدن فومنات و دژ قلعه رودخان رفته بودیم و شبی را در خانه آقای عبدلی گذرانیدیم و از لطف و بزرگواری و مهمان‌نوازی این جوان هوشمند شاعر ایراندوست پاکیزه خصال محقق برخوردار شدیم. برای من گفت که چهل پنجاه سال

پیش در حومهٔ رضوان شهر امروز روستائی وجود داشت که تبدیل به شهر شده و رضوانشهر نام گرفته است. نام آن روستا که اکنون بخاطر ندارم کلمه‌ای کهنه و زیبا و بازمانده از گروه زبانهای ایرانی و ایرانزمین بود و شاید کهنه‌تر از پهلوی میانه. هرچه بیشتر گشتم در این کتاب از آن سخنی و از نام آن روستا نکته‌ای و جمله‌ای نیافتم.

۲ - تاتها و تالش‌ها

چاپ اول، تهران، تابستان ۱۳۶۹

مؤلف خود نوشته است: «منابع تاریخ و جغرافیای ایران اعم از تألیفات ایرانی و غیرایرانی هم از کادوس و کادوسیای سخن گفته‌اند و هم از تالش و تالشپها، ولی مدارکی کافی که حاکی از پیوند این دو باشد به روشنی و صراحت در اختیار نمی‌گذارند. عمده‌ترین مدارکی که تاکنون در اثبات یکی بودن کادوس و تالش ارائه گردیده یک سری! استنتاج‌های جغرافیائی و احتجاجات زبانشناسانه و تاریخی است. البته بیشتر این برداشت‌ها و حجت‌ها علمی و منطقی بنظر می‌رسند، ولی بی‌خبری از تاریخ تمدن و تحولات اجتماعی تالش در طول سده‌های طولانی مشکلی است که در هیچ پژوهش علمی از نظر دور نمی‌ماند.» (صفحه ۳۰).

با این اظهار عقیدهٔ قاطع دیگر نمی‌توان چندان ایرادی به نظرات آنها که مخالف با عقیدهٔ قطعی و جزمی مرحوم احمد کسروی و آقای علی عبدلی مؤلف کتاب در خصوص کادوس و کادوسیای و میراث آنها در جنوب دریای مازندران و بازماندگانشان در عصر ما، بصورت فومنات و ساکنان آن سرزمین باشد، وارد ساخت. بطور مثال اگر مؤلف گرامی توجهی به گاویارگان و حکومت دراز مدت آنها در سواحل دریای مازندران می‌نمود و با توجه به نوشتهٔ خودشان که با نقل قولی نوشته‌اند در مرز بابل (گادس - گادش - قادسیه) طوائفی بودند گاودارو گاودوش که با یکی از پادشاهان ایران در فتح و یا در جنگ بابل شرکت کردند و نامی مشابه کادوش داشتند و با توجه به ریشه و کلمه گاو یعنی نام حیوان مفیدی که از آغاز تاریخ افسانه‌ای ایرانزمین در اساطیر و روایات از آن چارپای شیرده نام برده شده و گهگاه مقدس بوده و گاهی شریک خلقت اولیه بوده و

امروز هم در بعضی از لهجه‌ها مانند لهجه‌های کهگیلویه و بختیاری (که گا گفته می‌شود به جای گاو) تحقیق می‌کرد شاید ارتباطی بین کادوس و گاودوش می‌یافت. می‌دانیم که تالش و فومنات مناطقی جنگلی و سرزمین شایسته برای گاوداری و گاوپروری در جنگلهای شکوهمند و زیبای آن است.

نکته دیگر آنکه دو کلمهٔ زبانزد تالش و گالش چه نسبتی و چه ارتباطی و چه مشابهتی و یا چه مابینتی از نظر قوم تالش و قوم گالش دارند؟ گالش‌ها هم اکنون هم گاوداران و گاوبانهای جنگلهای گیلان هستند. آیا این دو طایفه یک قومند یا دو برادرند یا دو نژاد و دو قبیله دارند و آیا هر دوی آنها تالش نیستند؟ یا هر دوی آنها گالش نیستند؟

فصل دیگر کتاب «تالش، طیلسان، کادوس» است. در این فصل همان مطالبی را که در کتاب تالشی‌ها کیستند؟ خوانده‌ایم ولی با نظم بهتر و نثر استوارتر و ایجاز و اختصار و پیوستگی می‌بینیم. از جمله گفته شده است: «... از دورترین زمانها تا روزگار ساسانیان تمام نواحی گیلان کنونی و گاه قسمتهائی از آذربایجان و قفقاز بنام کادوس و کشور کادوسیان شناخته بوده (صفحه ۳۵)». در همین صفحه می‌خوانیم که مرحوم کریم کشاورز در کتاب گیلان و جهانگیر سرتیپ‌پور در کتاب «نشانی‌هایی از گذشته‌های دور گیلان و مازندران»... «منکر هویت ایرانی و بومی بودن تالشی و تالشیا در دیار موسوم به تالش شده‌اند» من این دو کتاب را نخوانده‌ام، اما اگر چنین باشد و چنین اجتهادی و نظری اظهار شده باشد جای تأسف بسیار است.

فصل دیگر کتاب (کوتم، هوتم، رودسر» بحثی درازست در شناختن کوتم، هوتم قدیمی و اینکه آیا هوتم رودسر کنونی است یا حسن کیاده (کیاشهر) یا کهدم و امثال این جستجوها.

فصل دیگر کتاب «دولاب و خشم دو شهر گمشده» و فصل سوم کتاب «ترانه‌های شالیزار» و فصل دیگر «نوروز در تالش» نام دارد و فصول دیگر مراسم عروسی در تالش و دولاب - عقائد و آداب مربوط به باروری و فرزند - نامداران شاهنامه و تالش - گورستان دیوها، عنوان گرفته‌اند.

در فصل گورستان دیوها که خاطرات سفر مؤلف در ۱۳۶۵ به بیلاقات در کرگانرود و تالش است سخن از سکه‌ای است که تصویر اردوان پنجم اشکانی بر آن نقش بوده و کاشف بومی گفته بوده است که از محل «آتشکده» یافته است و سخن از بازدید جعبه‌های چوبین کهنه و مهرها و سفالینه‌ها و دشنه و خنجر و شمشیر و کاردوالنگو بمیان می‌آید. بسیار متعجب شدم که چرا این یافته‌های پرارزش برای تحقیق در تاریخ این سرزمین را مؤلف کتاب با ذکر جزئیات در کتاب خود ذکر نکرده است و چرا عکسی از آنها در کتاب نیامده است؟

فصل دیگر باورها و پندارها نام دارد که از سخنان کهنه تالشها و تاتها و کهن باوری‌های آنها سخن رفته است.

فصل دیگر گذشته‌ها عنوان گرفته و فصل دیگر فرهنگ عامه. در دفتر دوم و دفتر سوم از چند افسانه و متل کلوری از تاتها و تالشها و زبانشان و باورهاشان و زندگی روزانه‌شان و بیم و امیدشان از نظر تحقیق در فرهنگ عامه آن دیار سخن رفته است.

در صفحه ۲۸ کتاب بعد از «ایسبیه مزگت (مسجد سفید) به شماره ۴ به توصیف دژ قلعه رودخان پرداخته و این «دژ عظیم و کهنسال» را وصف تاریخی نموده است و آنرا در شش کیلومتری جنوب غربی روستای گوراب پس فومن شناخته است و تاریخ بنای دژ را معلوم نمی‌دارد، ولی می‌نویسد: «نخستین بار در سال ۹۱۸ تا ۹۲۱ هجری به امر سلطان حسام‌الدین بن امیره دجاج بن امیره علاءالدین اسحاق تجدید بنا شده است.» این مطلب را به نقل از کتاب نامور از آستارا تا استرآباد دکتر منوچهر ستوده - جلد اول آورده است. گمان من این است که قلعه پیشتر از دوران صفوی ساخته شده است. شاید تعمیری هم در قرن دهم داشته است. نوع ساختمان به قلعه بابک در کلیبر اهر آذربایجان شباهت دارد. شایسته بود آقای عبدلی در خصوص سبک بنای این دو قلعه نقشه و مصالح ساختمانی آن و استفاده از آن بر سر راه نظامی یا کاروانی دست بکاری دقیق و مستند و مقایسه‌ای می‌زده چه همانطور که خود نوشته است، در متون جغرافیایی از سرزمین‌های موغان (منطقه دژ بابک در اهر آذربایجان و کنار رودخانه ارس) و نیز کادوس با هم نام برده شده است. معلوم است که این سرزمین‌ها تا قرون اوائل اسلامی

ارتباطی فرهنگی و بازرگانی و نظامی و قومی داشته‌اند.

۳ - فرهنگ تاتی و تالشی

چاپ اول، تهران، ۱۳۶۳

کتاب حاضر که به سال ۱۳۶۳ و پیش از دو کتاب دیگر در دسترس محققان قرار گرفته و چاپ شده است، بمنظور جمع‌آوری و ضبط لغات تاتی و تالشی با روش فرهنگ‌نگاری جدید و همچون کتابی لغت‌نامه برای اهل تحقیق زبان‌شناسی است.

در پیشگفتار کتاب بحثی مفید از چگونگی زبانهای تاتی و تالشی شده و جدولی از تطبیق این دو لهجه با زبان فارسی و زبان پهلوی بدست داده‌اند. بقیه فرهنگ از حرف آ شروع شده و با آوانگاری با الفباء ترانسکرپسیون لاتینی تا آخرین حرف الفباء یعنی (ی) لغات این دو لهجه جمع‌آوری و بترتیب ثبت گردیده است.

در آخر کتاب نمونه‌ای از دستور زبان تاتی و نمونه دیگر از دستور زبان تالشی باختصار آورده شده است. من چون به هیچ‌وجه نه تاتی می‌دانم و نه تالشی، خود را صالح برای نقد و اظهار نظر درباره لغات این کتاب نمی‌بینم و امید دارم زبان‌شناسان متخصص بخصوص از مردم منطقه و اهل زبان که زبان مادری آنها تاتی و تالشی است به این مهم بپردازند.

برای آقای عبدلی مؤلف ارجمند و پرکار و کوشای این سه کتاب مفید مزید توفیقات آرزومندم و امید دارم این آموزگار پیشین و کتابفروش امروزین ساکن رضوان شهر فومنات که مرد راه است و لایق و مطلع و علاقه‌مند، با آزادی و سرافرازی، با صداقت و درایت این خدمت بزرگ یعنی احیاء فرهنگ و هویت ملی تات و تالش را که جزئی از فرهنگ سرافراز ایرانزمین است برعهده گیرد و جوانان شهر و دیار خود را ترغیب نماید که به دنبال کار پرارزش او صمیمانه گام بردارند و جز شور و شوق معنوی و لذت خدمت منتظر پاداشی نباشند. نگویند که «عبدلی که کرد چه گلی بر سرش زدند؟»

آینده - درباره گویش تاتی پژوهشهای زیادی شده است و مخصوصاً دکتر احسان

یارشاطر دستور آن گویش و خصایص و ممیزاتش را در کتابی مستقل و چندین مقاله جداگانه نوشته است. محققان شوروی هم چندین رساله درین باره انتشار داده‌اند.

دکتر محسن ابوالقاسمی

فرهنگ تاریخی زبان آسی (۱)

زبان آسی از زبانهای ایرانی جدید شرقی است که در «جمهوری خود مختار آسی» و «ایالت خود مختار آسی» در کوههای قفقاز رایج است. زبان آسی به دو گویش عمده تکلم می‌شود که یکی «ایرونی» و دیگری «دیگوری» نامیده می‌شود. گویش ایرونی جدیدتر از گویش دیگوری است و اساس زبان ادبی آسی است. اکثریت گویندگان زبان آسی که از یک میلیون کمتراند به گویش ایرونی تکلم می‌کنند.

زبان آسی بازمانده زبان سکایی غربی است. این زبان بسیاری از خصایص ایرانی باستان را حفظ کرده است. زبان آسی، به خلاف دیگر زبانهای ایرانی جدید، از تأثیر زبان فارسی درسی بر کنار مانده است. زبان آسی از نظر دستگاه صوتی و واژگان زیر نفوذ شدید زبانهای رایج در قفقاز قرار گرفته است. در سده‌های اخیر لغات و اصطلاحات زیادی از زبان روسی وارد زبان آسی شده‌اند. زبان آسی اکنون به خطی، که از خط روسی اقتباس شده، نوشته می‌شود. (۲)

زبان آسی از سده نوزدهم میلادی، که ایران شناسان به زبانهای ایرانی جدید توجه نمودند، بیش از دیگر زبانهای ایرانی جدید، غیر از فارسی دری، مورد توجه قرار گرفته است. این زبان اکنون فرهنگ تاریخی کاملی دارد که فارسی دری از داشتن چنان فرهنگی محروم است.

فرهنگ تاریخی زبان آسی را پروفسور آبایف، که خود آس است، تألیف کرده است. این فرهنگ در چهار جلد تألیف شده است. جلد اول: A-K، جلد دوم: L-R، جلد سوم: S-T، جلد چهارم: U-Z، جلد اول فرهنگ در سال ۱۹۵۸ و جلد چهارم

آن در سال ۱۹۸۹ منتشر شده است.

در فرهنگ تاریخی زبان آسی واژه‌ها به خطی، که از خط لاتین اقتباس شده،